جنگهای صلیبی

نویسنده: مهدی فهیمی

تهیه و تنظیم: محمد هادی احمدی



● هجوم (۱۰۹۶م)

قلیچ ارسلان که هفده سال بیشتر ندارد نخستین فرمانروای مسلمانی است که از نزدیک شدن فرنگیان مطلع می شود... کشوری که او بر آن حکومت می کند بخش عمده آسیای صغیر را دربر می گیرد که ترکان به تازگی از چنگ یونانیان درآورده اند.در نیقیه، پایتخت این دولت نوبنیاد، تعداد کلیساهای بیزانسی بیش از مساجد است. سرزمینی که چند قرن بعد ترکیه نام می گیرد. اگرچه پادگان شهر را سواره نظام ترک تشکیل می دهد ولی اهالی آن بیشتر یونانی اند. در قرن یازدهم نیز مانند قرن بیستم یونانیان را «رومی» خطاب می کردند.

هزاران فرنگی به قسطنطنیه نزدیک می شوند... همگی آنان بر پشتشان پارچه ای به شکل صلیب دوخته اند. ادعا می کنند که برای نجات مسیحیت و کشتار مسلمانان آمده اند. رهبرشان زاهدی است به نام پی یر منزوی.۱

ـ اگر در قرن ۱۱ میلادی یک نام باشد که از مرز چین تا کشورهای دوردست فرنگ هیچ کس از آن غافل نماند، همانا نام سلجوقیان است. ترکان سلجوقی که با هزاران سوار صحرانورد گیسو بافته از آسیای مرکزی آمده اند، در ظرف چند سال بر سراسر سرزمینهایی که از افغانستان تا مدیترانه گسترده است مسلط شده اند. از سال ۱۰۵۵م خلیفه بغداد، جانشین پیامبر اسلام و وارث امپراتوری عظیم عباسی، جز عروسکی مطیع در دست آنان نیست.۲

ـ به گفته ابن اثیر: «فرنگیان پس از فتح انطاکیه دوازده روز بدون غذا ماندند. بزرگان از گوشت اسبانشان تغذیه می کردند و بی چیزها از لاشه حیوانات و برگ درختان.»

سالار فرنگیان بوهموند بشمار می رفت ولی راهب بسیار حیله گری بود. به آنان اطمینان داد سنان حضرت مسیح سلام الله علیه در کوسیان، از ابنیه معظم انطاکیه دفن شده است. گفت: «اگر این سنان را بیابید فاتح خواهید شد و گرنه از مرگتان گریزی نیست.» او پیشاپیش سنانی را در یکی از زیرزمینهای کوسیان دفن کرده بود. راهب گفت همگی سه روز روزه بگیرند و به نیت توبه ریاضت بکشند و روز چهارم آنان را با خدمه و چند کارگر به ساختمان برد و چند جا را حفر کردند و سرانجام سنان را یافتند. در این هنگام راهب فریاد زد: «شادمانی کنید که پیروزی شما حتمی است»!... بدینسان سپاه نیرومند شرقیان «بی آن که حتی یک ضربه شمشیر و یا نیزه وارد سازد یا تیری از کمان بیندازد متلاشی شد.»۳

ـ ابن منقذ می نویسد: آینده ای از ترس و بدگمانی از سوی ملل شرق که از نظر فرهنگی بر آنان تفوق بسیار دارند... کاملاً قابل درک است... در سراسر ادبیات حماسی آنان فرنگیان همیشه به صورت آدمخوار ترسیم شده اند.

رؤسایشان در نامه رسمی که سال بعد به پاپ می نویسند بر این مطلب تأکید می کنند: «قحطی وحشتناکی بر سپاه ما در معرّه مستولی شد و آنان را در وضعی چندان سخت قرار داد که ناچار شدند اجساد مسلمانان را بخورند.»... در این مورد [قول] آلبرت اهل اکس وقایع نگار فرنگی که شخصاً در نبرد معره شرکت داشته بی نظیر است: «افرد ما نه تنها از خوردن گوشت ترکان و اعراب بلکه از خوردن گوشت سگها نیز اکراه نداشتند.»

واقعه معرّه به ایجاد شکافی میان شرقیان و غربیان کمک می کند که گذشت چندین قرن برای پر کردن آن کافی نیست.۴

ـ مهاجمان به نهر الکلب می رسند. عبور از «رودسگ» بمنزله اعلان جنگ به خلیفه فاطمی مصر است. آوریل ۱۰۹۷ سفرای آلکسیوس کومنن به دیدار الافضل شاهنشاه و وزیر نیرومند خلیفه فاطمی آمدند تا ورود انبوه شوالیه های مسیحی به قسطنطنیه و آغاز یورش آنان به آسیای صغیر را اطلاع بدهند. مرد نیرومند قاهره نتوانست رضایت خود را از شنیدن این خبر پنهان سازد. این توضیح درباره منشاء یورش فرنگیان که از جانب ابن اثیر عنوان گردیده خود گویای تفرقه ای است که در جهان اسلام میان سنیّان طرفدار خلفای عباسی بغداد و شیعیان هوادار خلفای فاطمی مصر حکمفرما بود. این تفرقه که آغاز آن به قرن ۷ میلادی (اول هجری) برمی گردد و از اختلاف میان بازماندگان پیامبر اسلام ناشی می شود، هیچ گاه متوقف نگردیده و همواره موجب جنگهای خونینی بین مسلمانان شده است. حتی در نظر دولتمردانی چون صلاح الدین ایوبی، نبرد با شیعیان به اندازه جنگ با فرنگیان اهمیت داشته است.

در ژانویه ۱۰۹۹ فرنگیان با عزم راسخ راه خود را به سوی جنوب از سر می گیرند، الافضل دچار نگرانی می شود. فرمانروای قاهره پیشنهادهای جدیدی به فرنگیان تسلیم نموده است. علاوه بر تقسیم شام، سیاست خود را درباره بیت المقدس تصریح کرده: مراعات دقیق انجام مراسم مذهبی و امکان مسافرت زائران به آن شهر هر وقت مایل باشند، البته به شرط اینکه در گروههای کوچک و غیرمسلح سفر کنند. پاسخ فرنگیان بسیار تند است: «ما دسته جمعی و با آرایش جنگی و نیزه های افراشته به اورشلیم خواهیم رفت!» این پاسخ مترادف با اعلان جنگ است.۵

ـ سردار افتخارالدوله فرمانده پادگان مصری کلیه مسیحیانی را که ممکن است به همکاری با هم کیشان فرنگی خود بپردازند از شهر اخراج کرده است. در روزهای اخیر حتی چشمه ها و چاه های اطراف شهر را مسموم کرده است تا دشمن نتواند از آن استفاده کند.

اگرچه شوالیه های غربی به شجاعت مشهورند... اما آنان به جای اینگونه کارها به تشکیل دسته های عزاداری پیرامون حصار شهر پرداخته اند. این دسته ها را کشیشانی رهبری می کنند که با فریادهای گوشخراش سرودهای مذهبی می خوانند... الافضل برایش توضیح داده بود که فرنگیان به علل مذهبی می خواهند شهر را بگیرند.افتخار دستورهای صریحی صادر می کند: باران تیر بر سر ماشین جنگی و استفاده از «آتش یونانی»

که مخلوطی است از نفت و گوگرد که آن را در کوزه هایی می ریزند و آتش زده به سوی دشمن پرتاب می کنند. محاصره کنندگان برای محافظت خود در برابر شعله های آتش برجهای خود را با پوست حیوانات تازه ذبح شده و آغشته به سرکه پوشانده اند... بیت المقدس ۷ روز مانده به آخر شعبان ۴۹۲هـ به تصرف فرنگیان درآمد.۶

ـ پس از این شکست مصریان گروه پناهندگان به رهبری ابوسعد الهروی وارد بغداد می شود ... هنگام اذان ظهر که مؤمنان از هر سو برای نماز گذاردن می شتابند او در ملاء عام به روزه خواری می پردازد و حال آنکه همه مردم روزه دارند. در عرض چند لحظه جمعیتی خشمگین دور او جمع می شوند و مأموران حسبه برای بازداش می آیند. اما ابوسعید از جا برمی خیزید و به آرامی از کسانی که دوره اش کرده اند می پرسد: چگونه از یک روزه خواری این گونه آشفته شده اند در حالی که کشتار هزاران مسلمان و انهدام اماکن مقدس اسلام آنان را بی تفاوت می گذارد؟ همین که سکوت را با این سخنان به جمعیت تحمیل می کند، جزئیات مصائبی را که بر «بلاد شام» و بخصوص بیت المقدس گذشته است شرح می دهد. ابن اثیر می گوید: «پناهندگان به تلخی گریستند و دیگران را نیز به گریه انداختند.» پس از ترک مسجد به کاخ خلیفه می رود و در آنجا جنجال برپا می سازد. در بارگاه المتظهر بالله که جوانی ۲۲ ساله است فریاد می زد: «می بینیم که حامیان دین دچار ضعف شده اند.»

ابن اثیر می گوید: «او مردی است حساس و ظریف و خوش محضر که ذوق هنری دارد. عاشق معماری است... در اوقات فراغتش که کم هم نیست اشعار عاشقانه می سراید:

چون دست پیش بردم تا محبوبه ام را بدرود کنم، گرمای آتش عشقم یخهای وجود او را آب کرد.»

به گفته ابن القلانسی: «متأسفانه این مرد عاری از هرگونه غریزه خونریزی است و هیچ قدرتی ندارد».... با این وصف او در پشت سر خود تاریخ پرافتخاری دارد.

خلفای پیشین طی دو قرن پس از رحلت پیامبر اسلام(۸۳۳ ۶۲۲م) رهبران دینی و دنیوی امپراتوری پهناوری بوده اند که در اوج عظمت خود از هند تا جبال پیرنه وسعت داشت و حتی شاکهای خود را تا درّه رودهای رون و لوار گسترش داده بود و سلسله عباسی که المستظهر به آن تعلق داشت بغداد را مبدل به شهر افسانه ای هزار و یکشب کرده بود. در اوایل قرن نهم [سوم هجری] در ایام حکومت جدش هارون الرشید خلافت بغداد ثروتمندترین و نیرومندترین کشور روی زمین بود و پایتخت آن مرکز پیشرفته ترین تمدنها بشمار می رفت. هزار پزشک تحصیل کرده و یک بیمارستان رایگان و یک سرویس منظم بَرَید و چندین صرافی که پاره ای از آنها شعباتی در چین نیز داشتند؛ یک شبکه آبرسانی عالی و یک شبکه فاضلاب مجهز و یک کارخانه کاغذسازی. غربیان که هنوز از پوست حیوانات برای نوشتن استفاده می کنند، هنگام ورود به مشرق زمین، در شام با هنر کاغذسازی از کاه آشنا می شوند.

اما در این تابستان خونین ۱۰۹۹ که الهروی به بارگاه المستظهر آمده تا سقوط بیت المقدس را خبر بدهد، مدتهاست که این عصر طلایی سپری شده است. هارون الرشید در ۸۰۹ [۱۹۳] در گذشته و ربع قرن پس از آن جانشینانش هرگونه قدرت واقعی را از دست داده اند. نیمی از بغداد ویران و امپراتوری تجزیه شده است... درست است که عباسیان باز هم چهار قرن دیگر سلطنت خواهند کرد، اما دیگر حکومت نمی کنند، دیگر جز گروگانهایی در دست افسران ترک یا ایرانی نیستند که قادرند به میل و اراده خود آنان را بر تخت بنشانند یا عزل کنند.۷

● اشغال (۱۱۲۸ ۱۱۰۰م)

خارج شدن پی در پی سن ژیل و گود فروا و بوهموند، سه مسبب اصلی یورش فرنگیان در نزد همگان چون علامتی آسمانی تلقی می گردد.

سن ژیل بدنبال اختلاف نظر با دیگر سران فرنگ به قصد قسطنطنیه در کشتی نشسته گود فروا فرمانروای اورشلیم در اثر اصابت تیر در محاصره بندر عکا کشته شده و ... بوهموند اسیر شده است.

ابن القلانسی می گوید: «وقتی گود فروا کشته شد، برادرش کنت بودوئن حاکم ادسا با پانصد شوالیه و سرباز پیاده عازم اورشلیم گردید... بودوئن می بایست از نهر الکلب، مرز سابق فاطمیان عبور کند. محل مطلوبی برای کمینگاه... نهر الکلب ازمنه بسیار دور باستانی موجب وحشت فاتحان شده است.

هربار که یکی از آنان موفق به عبور از این رود شده است چنان دچار غرور گردیده که شرح پیروزی خود را روی صخره ای نقش کرده است. در زمان دقاق می شد چندین یادگاری از این قبیل را مشاهده کرد. از خطوط هیروگلیفی رامسس دوم فرعون مصر و خطوط میخی بُخت النصر پادشاه بابل گرفته تا رجزخوانیهای لاتینی سپیتیوس سوروس امپراتوری سوری تبار روم خطاب به لژیونهای دلیر که از اهالی گل – فرانسه امروزی بوده اند. اما در برابر این یک مشت فاتح، چه بسیار جنگجویانی که امیدشان در میان این صخره ها مبدل به یأس شده و اثری از خود باقی نگذاشته اند.

قاضی فخرالملک حاکم جدید طرابلس که شهر او قبل از ورود فرنگیان مطمح نظر پادشاه دمشق بوده از شکست بودوئن بیمناک است... همین که خبر می شود او در سر راه خود به بیروت و سپس اورشلیم، به طرابلس نزدیک می شود برایش شراب و عسل و نان و گوشت و نیز هدایایی از طلا و نقره می فرستد و فرستاده اش اصرار می ورزد که بودوئن را ببیند و او را در جریان کمینگاهی که دقاق برایش گسترده است قرار دهد. پس از شکست کمینگاه نهرالکلب بودوئن خود را پادشاه اورشلیم اعلام می کند.در مقابل تجزیه درمان ناپذیر جهان عرب، دولتهای فرنگ یکپارچه موضع می گیرند و با قدرت اراده و خصایل جنگی و همبستگی نسبی قدرت واقعی منطقه ای ایجاد می کنند.۸

ـ کسانی که در نبرد بزرگ انطاکیه شرکت کرده بودند آیا می توانستند تصور کنند که ده سال بعد حاکم موصل نشین اتابک کربوغا با کنت فرنگی ادسا پیمان اتحاد خواهد بست و دوشادوش یکدیگر با ائتلافی متشکل از یک شاهزاده فرنگی انطاکی و سلطان سلجوقی حلب خواهند جنگید؟۹

ـ سن ژیل در حال احتضار فرستادگان فخرالملک را می پذیرد و معامله ای را به آنان پیشنهاد می کند:
طرابلسی ها حملات خود را به قلعه متوقف سازند در عوض فرنگیان متعهد می شوند که من بعد مزاحم رفت و آمد مسافران و کالاها به شهر نشوند.

در حقیقت دو طرف متخاصم در انتظار بسر می برند. فرنگیان امیدوارند ناوگان مسیحی از جنوایا قسطنطنیه سر برسند و آنان را قادر سازند که به شهر حمله ور شوند.

طرابلسی ها نیز از این مطلب غافل نیستند و منتظرند که یک سپاه مسلمان به کمکشان بشتابد.

مؤثرترین کمک باید از سوی مصر بیاید. خلافت فاطمی یک قدرت دریایی بزرگ است... اما در این هنگام باز هم مناسبات میان فرمانروایان طرابلس و قاهره تیره است.

وزیر مصر هیچ گاه دلخوری و قصد انتقام جویی خود را از فخرالملک پنهان نکرده است و فخرالملک نیز به نوبه خود ترجیح می دهد شهرش را به سن ژیل واگذار کند و سرنوشتش را به دست الافضل نسپارد ابن القلانسی می گوید: فرنگیان با تمام قوا به طرابلس حمله آوردند و برجهای متحرک خود را به سوی حصار شهر کشیدند... مواد خوراکی به اتمام رسیده و ناوگان مصری تأخیر کرده... پس از دو هزار روز مقاومت شهر زرگرها و کتابخانه ها، شهر ملوانان بیباک و قاضیان باسواد به دست جنگجویان غربی ویران می شود.

یکصد هزار جلد کتابهای دارالعلم به تاراج می رود و به کام آتش کشیده می شود تا هرچه کتاب «مخالف دین» وجود دارد نابود شده باشد... اکثر اهالی شهر به بردگی فروخته می شوند و دیگران پس از مصادره اموال از شهر اخراج می گردند.

در عرض هفده ماه طرابلس و بیروت و صیدا، سه شهر مشهور جهان عرب تصرف و تاراج شده و ساکنان آن قتل عام و تبعید گردیده و بزرگان و امیران و قاضیان و علمای آنان کشته یا مجبور به مهاجرت شده مساجدشان مورد بی حرمتی قرار گرفته است.

اما در میان سکنه شهرهایی که در معرض خطر قرار دارند... واژه جهاد که از دیرباز به عنوان شعار در خطبه های رسمی بکار رفته است، دوباره بر سر زبانها می افتد. چند گروه از مهاجران، چند شاعر، چند روحانی آن را تبلیغ می کنند.۱۰

- بغداد در بزرگترین آشوبها بسر می برد... المستظهر دچار خشم شده زیرا در کوچه های پایتخت اش با غریوی کرکننده شعار سر داده می شود: «شاه رومی از امیر مؤمنان مسلمان تر است.» او می داند این تظاهرات را ابن الخشاب [قاضی] رهبری می کند.

با این شعار اشاره به پیام امپراتور کومنن است که مصراً از مسلمانان می خواهد با رومیان متحد شوند و به جنگ با فرنگیان و اخراج آنان از مشرق زمین بپردازند.

ابن الخشاب مظهر یک جریان فکری میهن پرستانه شده که مصراً خواستار است در برابر مهاجمان موضعی محکمتر اتخاذ شود... وقتی تانکرد امیر سلجوقی را وادار کرد که صلیبی بر فراز مناره مسجدجامع نصب کند، قاضی آشوب بپا کرد و موفق شد صلیب را به کلیسای جامع سنت هلن منتقل سازد.

- در حلب قدرت در دست تیمورتاش پسر ایلغازی است. نوجوانی نوزده ساله به گفته ابن اثیر به عیاشی سرگرم ... دفاع از حلب یکسره به ابن الخشاب واگذار می شود... اما او که دشمن سرسخت «حشاشین» بود مردی از این فرقه در لباس صوفی دشنه ای در سینه اش فرو می برد.

حسن صبّاح مردی است با معلومات وسیع، حساس به شعر و شاعری، کنجکاو به آخرین پیشرفتهای علوم که در سال ۱۰۹۰م هولناکترین فرقه سراسر قرون و اعصار را تأسیس کرده است. حدود ۱۰۴۸ در شهرری نزدیک به محلی که چند دهه بعد روستای تهران ایجاد خواهد شد به دنیا آمده است.

هنگام تولد حسن، مذهب شیعه که بعدها او به آن پیوسته بر آسیای مسلمان مسلط بود. شام به فاطمیان تعلق داشت و یک سلسله شیعه دیگر به نام آل بویه بر ایران فرمان می راند و قوانین خود را به خلفای عباسی بغداد تحمیل می کرد. اما در دوران جوانی حسن، اوضاع به کلی عوض شده بود و سلجوقیان مدافع مذهب تسنّن به سراسر منطقه دست یافته بودند. حسن که در محیط مذهبی ایران بزرگ می شود، در برابر این وضع طغیان می کند.

نظام الملک را در اکتبر ۱۰۹۲ [رمضان ۴۸۵] یکی از مریدان حسن به ضربه دشنه هلاک می سازد. ابن اثیر می گوید: «چون نظام الملک به قتل رسید، دولت سلجوقیان از هم پاشید. امپراتوری سلجوقی دیگر هیچ گاه وحدت و عظمت خود را باز نخواهد یافت. حسن می تواند به دوستان مصری اش بگوید که مأموریت انجام شد. از این پس راه برای فتوحات فاطمیان هموار است.»

به نظر ابن الخشاب همدستی میان حشاشین و فرنگیان مترادف با خیانت است.۱۲

● **ضدحمله (۱۱۴۶ ۱۱۲۸م)**

بوری (پسر طغتکین حاکم دمشق) بانی ضدحمله پیروزمندانه جهان اسلام در برابر اشغال فرنگیان است. این دوران مصادف با ظهور شخصیتی است با قدرت و هوش و اراده ای به کلی متفاوت: اتابک عمادالدین زنگی فرمانروای جدید حلب و موصل. پیش از او سرداران ترک با قشونشان به شام می آمده در غارتگری و اخذ خراج و بازگشت به وطن شان بی تابی نشان می دادند... پس از هر جنگ قشون را مرخص می کرده اند تا سال دیگر دوباره آن را بسیج نمایند. اما زنگی این رسم را دگرگون می کند.

این جنجگوی ۱۸ سال شام و عراق را زیر پا می گذارد و شبها بر بستری از کاه می خوابد، با یکی نبرد می کند و با دیگری متحد می شود، علیه همه توطئه می کند اما به این فکر نمی افتد که در یکی از کاخهای متعددش اقامت کند.

اطرافیان او نه درباریان چاپلوس بلکه مشاوران سیاسی باتجربه ای هستند. یک شبکه خبر چین دارد که دائماً او را در جریان آنچه در بغداد و اصفهان و دمشق و انطاکیه و اورشلیم و در قلمرو خویش حلب و موصل می

گذرد آگاه می سازند. برخلاف قشونهای دیگری که تا آن زمان با فرنگیان جنگیده اند، بر قشون او امرای مستقل فرماندهی نمی کنند که همیشه آماده خیانت یا زد و خورد با یکدیگر باشند. انضباط شدید حکمفرماست. به گفته کمال الدین: «هم انگار که سربازان ترک بین دو رشته ریسمان راه می رفتند تا مبادا یک مزرعه کشت شده را لگدکوب کنند.»

ابن القلانسی با شگفتی می گوید: «گویند فرنگیان را با یکدیگر اختلاف و ستیزه افتاده است و این نزد آنان امری است خلاف معمول» ... اما شگفتی او در مقایسه با شگفتی زنگی در روزی که پیامی از آلیکس دختر بودوئن دوم پادشاه اورشلیم دریافت می دارد که او را به اتحاد علیه پدر خودش دعوت می کند، هیچ است. این ماجرای شگرف در فوریه ۱۱۳۰ هنگامی آغاز شد که پرنس بوهموند دوم فرمانروای انطاکیه که برای جنگیدن به شمال رفته بود... در حین نبرد کشته می شود. وقتی خبر مرگ او به انطاکیه می رسد، بیوه اش آلیکس یک کودتای واقعی ترتیب می دهد: با پشتیبانی ارامنه و یونانیان و شامیان انطاکیه، کنترل شهر را در دست می گیرد و با زنگی ارتباط برقرار می کند... شاهدخت جوان که از مادری ارمنی متولد شده با اینکه او را هیچ گاه ندیده خودش را شرقی احساس می کند و به همین عنوان اقدام می کند...۱۳

ـ رمضان ۵۳۱ [ژوئن ۱۱۳۷] نخستین زورآزمایی مهم میان زنگی و فرنگیان. نبرد کوتاه اما سرنوشت ساز. ابن اثیر نقل می کند: «زنگی جمله راهها را بست و نگذاشت کوچکترین خبری برسد چندانکه محاصره شدگان نمی دانستند در کشورشان چه می گذرد، و مراقبت از راهها بسیار شدید بود.»

این گونه محاصره در مورد اعراب بی اثر بود، چون آنها از قرنها پیش برای ارتباط از شهری به شهر دیگر از کبوتران نامه بر استفاده می کردند. هر سپاهی در زمان جنگ انبوهی کبوتر متعلق به چندین شهر و قلعه مسلمانان را با خود می برد. کبوتران را به نحوی تربیت کرده بودند که همیشه به آشیانه اصلی خود برمی گشتند.

اتابک شرایط تسلیم را به آنان پیشنهاد کرد: تسلیم قلعه و پرداخت پنجاه هزار دینار طلا در ازاء این که بگذارد با صلح و آرامش به کشورشان برگردند.

در جهان اسلام که اتحاد رومیان و فرنگیان هراس بزرگی برانگیخته است، اکنون اتابک به چشم یک منجی نگریسته می شود... زنگی توافق عجیبی با دمشق می کند: او با شاهدخت زمرد زناشویی می کند و حمص به عنوان جهیزیه عروس نصیب او می شود.۱۴

ـ اگر سقوط اورشلیم در ژوئیه ۱۰۹۹ [رمضان ۴۹۲] نشانه پایان مرحله یورش فرنگیان به شمار می رفت و سقوط صور در ژوئیه ۱۱۲۴ تکمیل مرحله اشغال بود، فتح مجدد ادسا در تاریخ به عنوان شروع ضد حمله شرقیان علیه مهاجمان و آغاز حرکتی طولانی به سوی پیروزی است.

اما رفته رفته دمشقیان درباره نیات واقعی اتابک شک می کنند، چون او یکبار دیگر مانند سال ۱۱۳۹ در بعلبک مستقر شده و مشغول ساختن تعداد زیادی ادوات جنگی مخصوص محاصره است.

آیا در نظر ندارد زیرپوشش جهاد با کفار به خود دمشقیان حمله ور شود؟

ـ به محض مرگ زنگی، سربازانش که تا این زمان منضبط بوده اند به گروهی غارتگر لگام گسیخته تبدیل می شوند خزانه و سلاحها و حتی اثاث شخصی او را در یک چشم برهم زدن ناپدید می شود. آنگاه سپاهش پراکنده می شود.۱۵

پیروزی (۱۱۸۷ ۱۱۴۶) پسر زنگی از لقب «نورالدین» چشم پوشیده و به نام اصلی اش محمود اکتفا کرده است.

پیش از هر نبرد این دعا را می خواند: «خداوندا به اسلام پیروزی عطا کن نه به محمود، محمود سگ کیست که شایسته پیروزی باشد؟» این گونه تظاهرات متواضعانه، نظر مساعد ضعفا و متشرعین را جلب می کرد، اما اقویا در نسبت دادن ریاکاری به او تردید نمی کردند.۱۶

ـ اوت ۱۱۵۷ [رجب۵۵۲] در حالیکه در دمشق شایعاتی درباره لشکرکشی آینده نورالدین به بیت المقدس رواج دارد، زمین لرزه بسیار شدیدی سرتاسر شام را ویران می سازد و جمع کثیری از اعراب و فرنگیان را به دیار عدم می فرستد.۱۷

ـ خطر دائمی رومیان در سرحدات شمالی، نورالدین را از اقدام به باز پس گرفتن بلاد اسلام که آرزوی دیرینه اوست باز می دارد. در عین حال قدرت پسر زنگی نیز فرنگیان را از هوس هرگونه توسعه طلبی بازمی دارد... مرکز ثقل جنگ به صحنه جدیدی منتقل می شود؛ مصر.۱۸

ـ نورالدین حمله به مصر را آراست تا این کشور را از کف صلاح الدین بدر آورد زیرا دریافته بود که صلاح الدین از بیم اتحاد دوباره با او از جنگ با فرنگیان سر برمی تابد... ابن اثیر می نویسد: «یوسف ترجیح می داد فرنگیان را در جوار مرزهایش داشته باشد و همسایه بلافصل نورالدین نباشد.» اما بشدت بیمار شد و خبر مرگ نورالدین قدیس، مجاهدی که شام مسلمان را متحد ساخته و به جهان عرب اجازه داده بود خود را آماده نبرد قاطعانه با اشغال گران سازد در دمشق اعلام می گردد.

با گذشت زمان صلاح الدین بیشتر ادامه دهنده راه او شناخته می شود و نه رقیب او.۱۹

ـ صلاح الدین (این افسر کُرد سی و شش ساله) در مخاطبش اعتماد می آفرید، با دیدارکنندگانش با مهربانی رفتار می کرد و اصرار داشت آنان را برای صرف غذا نگهدارد ولو اینکه از کفار باشند.

وقتی کاخ های افسانه ای خلفای فاطمی به تملک او درمی آیند، امرا سپاه خود را در آنها مستقر می سازد و خود در اقامتگاهی ساده تر که مخصوص وزیران بود اقامت می گزیند.

اگرچه دستورات مذهبی را با دقت اجرا می کند ولی خشکه مقدسی پسر زنگی را ندارد... نسبت به خودش بیشتر سخت می گیرد تا دیگران با این همه در مورد کسانی که به اسلام اهانت کنند، از نورالدین بی رحم تر است.۲۰

ـ پادشاه اورشلیم بر اثر بیماری جذام به طرز وحشتناکی معلول و ناتوان شده. دو گروه رقیب بر سر قدرت با یکدیگر در حال منازعه اند. رهبر گروه نخست را که موافق صلح با صلاح الدین است رمون کنت طرابلس برعهده دارد و سخنگوی گروه دوم که افراطی است رنو دوشاتیون پرنس سابق انطاکیه است.

رنو با شهسواران پرستشگاه و عده ای از شوالیه هایی که اخیراً از اروپا وارد شده اند متحد می شود و نفوذی فزاینده در دربار اورشلیم می یابد. سیاست او همان نخستین تهاجم فرنگیان است: جنگیدن بی وقفه با مسلمانان، غارت و کشتار بدون ملاحظه و فتح سرزمینهای جدید.

او با وقاحت می گوید: مگر سوگند کفّار چه ارزشی دارد؟

در ۱۱۸۰ [۵۷۶] موافقتنامه ای بین دمشق و اورشلیم منعقد شده بود که عبور و مرور آزاد اشخاص و اموال را در منطقه تضمین می کرد. چند ماه بعد کاروانی از بازرگانان ثروتمند که از بادیة الشام (صحرای سوریه) به مقصد مکه عبور می کردند مورد حمله رنو قرار گرفت و کالاهای آن را تصرف کرد.

صلاح الدین به بودوئن چهارم شکایت برد ولی او جرأت نکرد اقدامی بر ضد تابع خودش بکند.

در پاییز ۱۱۸۲ آرنات تصمیم گرفت در خود مکه به تاخت و تاز بپردازد... کشتی حامل زائران مسلمان را که روانه جده بود غرق کردند... العادل برادر صلاح الدین که در غیاب او بر مصر حکومت می کرد ناوگانی تجهیز نمود و به تعقیب غارتگران فرستاد. پاره ای از آنان را به مکه فرستادند و در ملأ عام با شمشیر گردن زدند. صلاح الدین پیامهایی به امیران مصر و شام و جزیره و نقاط دیگر می فرستد و به آنان خبر می دهد که فرنگیان خائنانه تعهدات خود را زیر پا نهاده اند و از متحدانش می خواهد که در جهاد علیه اشغالگران شرکت جویند.

در حالی که بسیج ادامه دارد، فرنگیان غرق در کشمکش های داخلی هستند. گی شاه وقت را برای خلاص کردن خود از شر رقیبش رمون مناسب می بیند و او را متهم به همدستی با مسلمانان می کند... نامبرده به دیدار صلاح الدین می رود و به وی پیشنهاد اتحاد می کند. سلطان بی درنگ می پذیرد.۲۱

ـ شهرهای فرنگی در نقطه جلیل و سامره در عرض چند ساعت یا چند روز تسلیم می شوند. بویژه نابلس و حیفا و ناصره که سکنه آنها همگی به صور و اورشلیم پناهنده می شوند. تنها درگیری جدی در یافا صورت می گیرد... صیدا پس از هفتاد و دو سال اشغال، بدون جنگ تسلیم می شود و چند روز بعد بیروت و حبیل نیز چنین می کنند... روز جمعه ۲ اکتبر ۱۱۸۷ مصادف با ۲۷ رجب ۵۸۳ هجری، همان روزی که مسلمین معراج شبانه پیامبر را از بیت المقدس به ملکوت اعلی جشن می گیرند، صلاح الدین رسماً وارد بیت المقدس گردید.۲۲

مهلت (۱۲۴۴ ۱۱۸۷) نفرتی که صلاح الدین از خونریزی بیهوده داشت، احترام دقیقی که به تعهداتش می گذاشت، نجابت هریک از حرکات و رفتارش ارزش دارد اما او مرتکب یک اشتباه سیاسی و نظامی شد. وقتی که اورشلیم را فتح کرد می دانست که جهان غرب را به مبارزه طلبیده است... در چنین شرایطی اجازه داد به دهها هزار فرنگی که به صور، یعنی مستحکم ترین قلعه کنار دریا بروند و در آنجا سنگر بگیرند، او چند هفته پس از فتح بیت المقدس محاصره صور را آغاز می کند. اما بدون عزم راسخ.

با ده فروند کشتی در برابر شهر ظاهر می شوند که پنج فروند آن را مدافعان بی درنگ آتش می زنند. اغلب امرای سپاه که از این لشکرکشی بی پایان خسته شده اند به او توصیه می کنند از این کار چشم بپوشد.

ضمناً در ژوئیه ۱۱۸۸ گی را آزاد می سازد البته پس از آنکه او را رسماً سوگند می دهد که دیگر هیچ گاه بر ضد مسلمانان اسلحه برندارد... پادشاه فرنگی در اوت ۱۱۸۹ سوگندش را زیرپا می نهد و به محاصره بندر عکا می پردازد.

پس از سقوط اورشلیم فرنگیان جامه سیاه پوشیدند و به آن سوی دریاها رفتند... برای برانگیختن مردم به انتقام جویی تصویری از حضرت مسیح علیه السلام را با خود داشتند که سراپا خونین بود و مردی عرب او را می زد. می گفتند: «بنگرید، این مسیح است و این محمد است، پیغمبر مسلمانان که او را تا پای مرگ می زند»!

در اکتبر ۱۱۸۹ در بحبوحه نبرد عکا، صلاح الدین پیامی از حلب دریافت می دارد که «پادشاه آلمان» امپراتور فریدریش ریش قرمز با دویست و شصت هزار سرباز به قسطنطنیه نزدیک می شود تا از آنجا عازم شام شود... پاپ که در رم بسر می برد اقوام فرنگ را فرمان داده است که رهسپار بیت المقدس شوند. مردم زمزمه می کنند که انتقام فرنگیان وحشتناک است.

امپراتور آلمان بهار ۱۱۹۰ به قونیه می رسد و بی درنگ دروازه های شهر را به زور می گشاید... ریش قرمز به آب تنی در نهری در دامنه جبال توروس می پردازد و بی شک دچار حمله قلبی می گردد... بدینسان خداوند مسلمانان را از شر بدکاران آلمانی که در میان فرنگیان به سرسختی شهرت دارند نجات داد.

رفته رفته نوعی همزیستی بین طرفین برقرار می شود و در میان دو جنگ و گریز امرای عرب و شوالیه های فرنگ یکدیگر را به شام و ناهار دعوت می کنند و به آرامی باهم به گفتگو می پردازند...۲۳

ـ صلاح الدین نیز مانند همه رهبران شرقی آن زمان، جانشینی جز جنگ داخلی از خود به جا نمی گذارد. به محض این که از صحنه خارج می شود امپراتوری او فرو می پاشد. یکی از پسرانش مصر را می گیرد و دیگری دمشق و سومی حلب را. خوشبختانه بیشتر هفده تن اولاد ذکور و همچنین تنها دختر او برای جنگیدن با یکدیگر بسیار جوانند و این امر تا حدودی از تجزیه امپراتوری جلوگیری می کند.۲۴

منبع:

جنگهای صلیبی (از دیدگاه شرقیان) امین معلوف، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، البرز ۱۳۶۹،
صفحات:
۶۹/۵_۷۴، ۶۲/۴، ۵۵/۳_۷، ۰ ۲/۲، ۱۱/۱_۱۴
۱۰۸/۹، ۸۹/۸_۹۶، ۴ ۸۱/۷، ۷۵/۶_۷
۱۱۹و۱۴_۱۱۳/۱۰
۱۴۴_۱۵۰/ ۲ ۱، ۲۶و۱۲۴/۱۱
۱۷۶/۱۴_۸۱، ۱۶۲/۱۳_۶
، ۲۱۷/۱۷، ۲۰۴/۱۶، ۱۹۰/۱۵_۱۹۸
، ۲۵۱/۲۰_۲، ۲۴۵/۱۹_۶، ۱۸/۲۲۱_۲
۲۸۶/۲۳_۲۹۱، ۲۷۴/۲۲_۲۸۰ ۲۵۹/۲۱_۲۶۴
۳۰۷/۲۴